

تاملی معنا شناختی، در واژه‌های امام و امامت

هادی بساقي
عضو حلقه علمی کلام

چکیده: در این نوشتار سعی شده است با بررسی مسئله امامت، معنای لغوی و اصطلاحی آن در میان متکلمان شیعه و غیر شیعه شناسانده شود. در این مسیر پس از جمع‌آوری مهمترین تعاریفها، با توجه به تأثیرات پیش فرض‌های هر گروه در تعریف‌هایشان این نکته یادآوری می‌شود که اگر چه در تعاریف امامت از لحاظ ظاهری و لفظی همانندی‌هایی هست، اما با دقت در پیشینی بودن تعریف نزد متکلمان شیعه و پسینی بودن آن نزد متکلمان غیر شیعه، تفاوت اساسی این دو نگاه روشن می‌شود. نیز بدین ترتیب دلیل نوعی سردرگمی متکلمان غیر شیعه در تعریف امامت را که به تضاد در گفتار و کردارشان در این مسأله مهم انجامیده درمی‌یابیم.

واژگان کلیدی: امام و امامت در لغت، امام و امامت در اصطلاح کلامی، تعریف پیشینی متکلمان شیعی، تعریف پسینی متکلمان غیر شیعی، تصورات.

مقدمه

ضرورت برخورداری از امام و رهبر، از جمله مهمترین و ریشه‌دارترین باورهای مسلمانان به ویژه شیعیان است. اما پرداختن به این مسئله و تحقیق در جزئیات آن مانند هر مسئله‌ای دیگر نیازمند داشتن تصور روشن و درست از معنای امام و امامت است. در این باره باید گفت که نبود این تصور روشن، مهمترین دلیل اختلاف در مسئله

امامت است، به گونه‌ای که می‌توان دیگر اختلافات را هم به آن ارجاع داد. به همین دلیل پاسخ صحیح و دقیق متکلم به پرسش‌هایی مانند اینکه امامت از اصول دین است یا فروع دین؟ مسئله‌ای فقهی است با کلامی و مانند آنها، در گرو چیستی تصور او از امامت است.^۱ در این نوشتار به تبیین تصورات مسئله امامت خواهیم پرداخت. پیش از ورود به اصل بحث، برای آشنایی بیشتر با مراحل کلی مباحث امامت، به تقسیماتی که متکلمان بزرگی چون خواجه طوسی در این مسئله انجام داده‌اند، اشاره می‌کنیم. ابن میثم بحرانی نیز بحث خود را با همین تقسیم‌بندی مطرح کرده است.^۲ خواجه نصیرالدین طوسی در رساله امامت، سخن در باب امامت را بر پنج مسئله استوار کرده و برای هر کدام تعبیری ویژه آورده است، این واژه‌های پنج‌گانه عبارتند از: «ما، هل، لِمَ، کیف و من». نخستین مسئله این است که گفته می‌شود «ما الامام؟ امامت چیست؟» مسئله دوم عبارت است از «هل الامام موجود؟ آیا امام وجود دارد؟ اگر وجود دارد، چگونه وجودی دارد؟ سومین مسئله این است که «لِمَ الامام؟ امام برای چیست؟ که این مبحث به علت غایی وجود امام مربوط می‌شود» و چهارمین مسئله «کیف الامام؟ است، یعنی امام چه صفاتی دارد؟» پنجمین و آخرین مسئله نیز این است که «مَن الامام؟ امام چه کسی است؟» در این مسئله درباره راه تعیین و تشخیص امام بحث می‌شود.^۳

واژه‌شناسی و تعریف لغوی

فیروزآبادی در «القاموس المحيط» می‌گوید: امام از ریشه «أَمَّ مَ» مهموز الفاء و مضاعف است و چنین می‌آورد: «و الامام: ما ائتمَّ به، (من رئیس و غیره و هو قیم الامر و مصلح له) و القرآن و النبی ﷺ و خلیفه و قائد الجند و ما يتعلمه الغلام كل بوم و ما امثله عليه المثال و الدلیل الهدی و تلقاة القبلة و خشية يسوی عليه البناء»^۴. ابن فارس نیز در «مقاییس اللغة» آورده که: «الامام كل من اقتدى به و قدم فی الامور و النبی ﷺ امام الائمة و الخلیفة امام الرعیة و القرآن امام المسلمین»^۵. فراهیدی

۱. رک: جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، مقاله | چیستی و حقیقت امام، احد فرامرزی قراملکی.

۲. علی بن میثم بحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.

۳. خواجه نصیرالدین طوسی، تلخیص المحصل، صص ۴۲۵ و ۴۲۶.

۴. محمد بن یعقوب فیروزآبادی، قاموس المحيط، ج ۴، ص ۷۷.

۵. احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۸.

هم در «العين» می‌گوید: «الامام الطريق كما قال تعالى ﴿وَأَنبَاهُمَا لِيَأْمُرَ الْمُبِينِ﴾^۱. و الامام بمنزلة القدام و فلان يُؤمُّ القوم ای بَقَدْمُهُمْ و كل من اقتدى به و قُدِّم في الامور فهو امام و النبي ﷺ امام الامة و الخليفة امام الرعية و القرآن امام المسلمين و المصحف الذي بوضِع في المساجد يُسمى الامام و الامام، امام الغلام و هو ما يتعلم كل يوم»^۲.

فخرالدين طريحي نیز در «مجمع البحرين» چنین آورده است: «و يقال للطريق الامام لانه يؤم اي يقصد و يتبع و الامام المبين الطريق الواضح و الامام كتاب ايضاً لقوله ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ﴾^۳، ای بکتابهم و يقال بدينهم و يقال بمن ائتموا به من نبي أو امام أو كتاب»^۴.

ابن منظور نیز در لسان العرب می‌گوید: امام به معنای مقابل و امام به معنای پیشوا است و هر دو از ریشه «أم يؤم» به معنای قصد کردن و پیشی گرفتن هستند^۵.
راغب نیز در «مفردات» آورده است که: «الامام المؤتم به انساناً كأن يقبدي بقوله أو فعله أو كتاباً أو غير ذلك مُحِقّاً كان أو مبطلاً»^۶.

تفلیسی در وجوه القرآن برای امام پنج معنا را برشمرده است:
پیشوا و رهبر^۷، نامه و کتاب^۸، لوح محفوظ^۹، تورات^{۱۰} و راه روشن.
شیخ صدوق نیز در «معانی الاخبار» می‌گوید: در شهر السلام از ابابشیر لغوی معنای امام را پرسیدم و وی چنین پاسخ داد: «الامام في اللغة العرب هو المتقدم

۱. حجر/۷۹.

۲. خلیل بن احمد فراهیدی، العين، ج ۸، صص ۴۲۸ و ۴۲۹.

۳. الإسراء/۷۱.

۴. فخرالدين الطريحي، مجمع البحرين، ج ۶، صص ۱۰ و ۱۱.

۵. «و الامام كل من ائتم به قوم كانوا على الصراط المستقيم او كانوا ظالين ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ﴾ (۷۱/۱۷) طائفة قالوا: بکتابهم و آخرون بنبيهم و شرعهم و آخرون بکتابه الذي احصى فيه عمله و الامام الخيط الذي يمد على البناء و بسوى عليه و امام القبلة تلقأها و الامام الحادى الابل و ان كان من وراثها و الامام الطريق و امام الغلام ما يتعلم كل يوم و الامام المثل ما امثّل عليه و قال ابن سيده: الامام ما اؤتم به من رئيس و غيره و قال الفراء: الطريق اماما لانه يؤم يتبع و بمعنى القدام بَقَدْمُهُمْ و المتقدم و الرئيس» ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، صص ۲۴-۲۶.

۶. ابوالقاسم راغب اصفهانی، المفردات في غريب القرآن، ص ۸۷.

۷. «انى جاعلك للناس اماماً»، بقره/۱۲۴، واجعلنا للمتقين اماماً، فرقان/۷۴.

۸. «يوم ندعو كل اناس بامامهم»، اسراء/۷۱.

۹. «كل شى احصيناه فى امام مبين»، يس/۱۲.

۱۰. «و من قبله كتاب موسى اماماً»، هود/۱۷ و احقاف/۱۲.

بالناس هو المظلم و التُّرّ التي بينى عليه البناء و الامام هو الذى يجعل فى دار الضرب ليؤخذ عليه العيار و الامام هو الخيط الذى يجمع حَيّات العقد و هو الدليل فى السفر فى الظلمة الليل و الامام هو السهم الذى يجعل مثلاً يعمل عليه السهام»^۱.

بر اساس گفته‌های لغت شناسان که در موارد زیادی به قرآن استشهاد کرده‌اند، می‌توان گفت که امام در قرآن در پنج معنا به کار رفته است: پیشرو، نامه یا کتاب عمل، لوح محفوظ، تورات و راه واضح. با دقت در مباحث لغت‌شناسی نیز درمی‌یابیم که واژه امام در لغت نیز پنج معنای مشهورتر دارد که از این قرارند: ۱. آنچه مورد اقتدا و تبعیت است ۲. مقدم ۳. قیّم و سرپرست ۴. طریق و راه ۵. شاقول و نشانه. در سه معنای اول که با هم ارتباط نزدیک معنایی دارند، واژه امام مطلق است و هر فردی را که بر دیگران تقدم و سرپرستی دارد دربر می‌گیرد، چه سزاوار چنین تقدم و سرپرستی باشد و چه نباشد. **فاضی عبدالجبار معتزلی** نیز در تعریف امام همین معنا را مطرح کرده است: «ان الامامة فى اصل اللغة هو المتقدّم سواء كان مستحقاً لا لتقدّم او لم يكن مستحقاً»^۲.

غیر از پنج معنای مشهور، معانی لغوی دیگری هم برای واژه امام آورده شده است مانند: پیشوا، مقتدا، رئیس، دلیل و راهنما، قرآن، پیامبر و خلیفه، امیر لشکر، پیش‌نماز، راه، کنار زمین، مصلح چیزی و برپادارنده آن، آنچه طفلان هر روز بیاموزند، سرود خوان برای شتران، جانب قبله، زه کمان، شمشه بنایان، شاقول، آنکه می‌تواند الگو و نمونه باشد و ...

تعریف اصطلاحی و کلامی

در این بخش سعی شده است تا با توجه به تعریف‌های دانشمندان مسلمان، نوع نگاه و تصور ایشان از امامت را به دست آوریم که در این صورت چگونگی تصدیقات ایشان درباره امامت نیز معلوم خواهد شد و دلیل برخی اختلافات را خواهیم فهمید.

الف. تعریف متکلمان شیعه

۱. شیخ مفید

ایشان امام را جانشین پیامبر معرفی می‌کند و تمام اختیارات پیامبر را برای امام نیز جاری می‌داند، مانند تنفیذ حکم و اقامه حدود و حفظ شریعت و تربیت انسان‌ها.

۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۹۶.

۲. عبدالجبار بن احمد معتزلی همدانی، شرح اصول الخمسة، ص ۷۵۰.

همچنین به شرایط و احکام آن مانند عصمت هم اشاره می‌کند.^۱

۲. سید مرتضی علم الهدی

ایشان امامت را به ریاست عمومی در امر دین تعریف می‌کند و مدیریت و اداره تمام شئون دینی را در اختیار امام می‌داند.^۲

۳. شیخ طوسی

شیخ طوسی علاوه بر ریاست عامه در دین، ریاست در دنیا را نیز افزوده است و مسئله امامت را در ردیف توحید و عدل قرار داده و اخلال در آن را اخلال در توحید دانسته است.^۳

۴. خواجه نصیرالدین طوسی

خواجه طوسی تعریف کامل‌تری را بیان داشته است. ایشان در تعریف نخست^۴ ریاست عامه دینی را آورده و با توضیحی روشن ساخته است که ریاست دینی می‌تواند باعث حفظ مصالح دینی و دنیوی انسان‌ها در برابر مفسد باشد. در تعریف دوم^۵ هم با افزودن قید «بالاصالة» به ریاست دینی و دنیوی افرادی را که از طرف امام یا پیامبر در منطقه‌ای گمارده می‌شوند تا وظیفه ریاست دینی و دنیوی را بر عهده بگیرند، خارج می‌کند. خواجه در تعریف سوم^۶ به جزئیات بیشتری پرداخته است و برخی از صفات امام را نیز بیان می‌کند، مانند: آمر، ناهی، مبین، منفذ، آمن، حافظ و ...

۱. «ان الائمة القائمین مقام الانبیاء» فی تنفیذ الاحکام و اقامة الحدود و حفظ الشرایع تأدیب الأئام، معصومون کعصمة الانبیاء، شیخ مفید، أوائل المقالات فی المذاهب المختارات (شرح عقاید صدوق)، ص ۳۵.

۲. «الامامة ریاسة عامة فی الدین بالاصالة لا بالنیابة عمن هو فی دار التکلیف»، شریف مرتضی علی بن حسین علم الهدی، رسائل الشریف مرتضی، ج ۲، الحدود و الحقایق، ص ۲۶۴.

۳. «الامامة التي لا يتم التکلیف عن دونها و لا بحسن مع ارتفاعها و أن الاخلال بها بعود بالنقض علی ادله التوحید و العدل و الامام هو الذي يتولى الریاسة العامة فی الدین و الدنيا جميعا»، شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۴۹.

۴. «الامامة رئاسة عامة دینیة مشتملة علی ترغیب عموم الناس حفظ مصالحهم الدینیة و الدنیویة و زجرهم عما یضرهم بحسبها»، خواجه نصیرالدین طوسی، قواعد العقائد، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۵. «الامام هو الانسان الذي له الریاسة العامة فی الدین و الدنيا بالاصالة فی دار التکلیف»، خواجه نصیرالدین طوسی، تلخیص المحصل، ص ۴۲۶.

۶. «رئیس قاهر، آمر بالمعروف، ناه عن المنکر، مبین لما خفی علی الامة من غوامض الشرع منفذ لاحکامه، لیکونوا الی الصلاح أقرب و من الفساد ابعد و بأمنوا من وقوع الفتن ... شخص حافظ لجزئیات الاحکام، مبین لغوامض الشرع، قائم مقام صاحب تلك الشریعة، المتکفل ببیانها و ذلك هو الامام»، خواجه نصیرالدین طوسی، انوار الجلالیة فی شرح الفصول التصیریة، ص ۱۵۶.

۵. ابن میثم بحرانی

ایشان در ادامه توضیح می‌دهد که «رئاسة» در تعریف، جنس منطقی است و دیگر صفات به منزله فصل آنند و از خواص ریاست به شمار می‌آیند و تأکید می‌کند که با قید «عامه» مدیریت و ریاست خاص که تنها شامل بعضی از امور است، خارج می‌شود و با «الاصالة» نیز، ریاست والیان و دیگرانی که نایب امام می‌شوند خارج می‌شود.^۱

۶. علامه حلی

علامه نیز در ابتدای تعریف به ریاست عامه با همان قیود گذشته اشاره دارد و در ادامه می‌افزاید که امام جانشینی پیامبر را در اقامه قوانین شرع و حفظ ملت اسلام بر عهده دارد و پیروی از او بر همگان واجب است.^۲

علامه در نهج المسترشدين نیز تعریف دوم را به اضافه قید «بحق الاصاله» آورده است.

۷. فاضل مقداد

ایشان علاوه بر تعریف به ریاست عامه دینی و دنیوی با افزودن قید «شخص انسانی»، امامت را مخصوص بشر دانسته و ملائکه و غیر آدمی را از تعریف خارج کرده است و تأکید می‌کند که این ریاست می‌بایست با خلافت و تبعیت همراه باشد.^۳

۸. مولی احمد اردبیلی

وی به قید، «جانشینی پیامبر و انتصاب به دست پیامبر ﷺ» توجه خاص دارد و جای آن را در تعریف علامه خالی می‌داند.^۴

۹. عبدالرزاق لاهیجی

نکته تازه‌ای که در تعریف ایشان به چشم می‌خورد، اختصاص ریاست عامه به

۱. «الامام: هو انسان له الامامة و هی رئاسة عامة فی امور الدين و الدنيا بالاصالة»، علی بن میثم بحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۷۴.

۲. «الامام هو الانسان لذی له الرئاسة العامة فی امور الدين و الدنيا بالاصالة فی دار التکلیف ... الامامة عبارة عن خلافة شخص من الاشخاص للرسول ﷺ فی اقامة قوانين الشرع و حفظ حوزة الملة علی وجه بحب اتباعه علی الامة كافة»، علامه حلی، الالفین فی امامة امیر الامومنین علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۲۲.

۳. «رياسة عامة بالنسبة الى جميع الناس فی الدين و الدنيا جميعاً لشخص واحد من الاشخاص»، علامه حلی، الباب الحادی عشر، ص ۱۷۹.

۴. «رئاسة عامة فی امور الدين و الدنيا لشخص انسانی علی وجه التبع و الخلافة»، مقداد بن عبدالله السیوری الحلی، انوار الجلالیة فی شرح فصول النصیریة، ص ۱۵۶.

۵. «رياسة فی الدين و الدنيا علی عامة المكلفين بامر من الله و رسوله ﷺ كالنبوة»، مولی احمد اردبیلی، الحاشیة علی الهیات الشرح الجدید لالتجرید، ص ۱۷۸.

«مسلمانان» است؛ نه ریاست عامه مطلق یا مقید به جمیع مکلفین، تا تمام انسان‌ها را شامل شود.^۱

۱۰. ملا مهدی نراقی

«امامت عبارت است از ریاست عامهٔ مسلمانان در امور دین و دنیای ایشان بر سبیل نیابت و خلیفگی پیامبر ﷺ».

ایشان در ادامه توضیح می‌دهد که امامت هم‌رتبهٔ نبوت است، با این تفاوت که پیامبر مؤسس است و امام نایب، اما اختیارات ایشان بکسان است.^۲

۱۱. شیخ طبرسی

«امام کسی است که به نیابت از پیامبر رئیس و مطاع و مرجع تمام امت است و در جمیع امور دین و دنیا جانشین اوست و بر تمام امت تبعیت از او واجب است».^۳ وی بر آن است که این معنا از امامت مورد پذیرش همگان است، در حالی که در تعاریف متکلمان شیعی تفاوت‌هایی هم در قیود توضیحی وجود دارد.

۱۲. میرزا رفیعا نائینی

«امام شخصی است که اطاعت او در ترویج شریعت و برپایی عدل بر تمام مردم واجب است مانند وجوب اطاعت از پیامبر ﷺ در حال حیاتش».^۴ ایشان نیز وجوب اطاعت از امام به جای پیامبر را، شاخص شناخت و تعریف امام می‌داند.

تعریف متکلمان غیر شیعی

۱. عبدالجبار معتزلی

ایشان مقام امامت را، ولایت بر امت می‌داند و با توضیحی که در ادامه می‌دهد و با توجه به قید «لا یكون فوق یده» و خارج کردن قاضی و حاکم از تعریف، می‌توان ادعان داشت که تعریف وی از دیگر تعریف‌ها دقیق‌تر است. وی اختیارات و منصب امام

۱. «ریاست عامه مسلمین در امور دنیا و دین بر سبیل خلیفگی و نیابت از پیامبر ﷺ»، عبدالرزاق لاهیجی (فیاض)، گوهر مراد، صص ۴۶۱ و ۴۶۲.

۲. ملا محمد مهدی نراقی، انیس الموحدین آموزش اصول دین، ج ۱، ص ۱۲۸.

۳. «الامامة هی الرئاسة العامة الالهية خلافة عن رسول الله ﷺ فی امور الدین و الدنيا بحيث يجب اتباعه علی كافة الامة»، سید اسماعیل طبرسی نوری، کفایة الموحدین، صص ۳ و ۴.

۴. میرزا رفیعا نائینی، شجرة الهیة، به نقل از کتاب امامت‌پژوهی، جمعی از نویسندگان، صص ۴۴ و ۴۵.

را بالاتر از همه می‌داند، اما او را جانشین پیامبر در تمام شئون ریاستی نمی‌داند.^۱ به همین دلیل سید مرتضی «الشافی فی الامامة» را در نقد کتاب «المغنی فی الامامة» عبد الجبار نوشت و در آن به ایراد اشکالات وی در مسئله امامت پرداخته است.

۲. ماوردی اشعری

تعریف ماوردی نزدیک به تعریف بعضی از متکلمان شیعه است با این تفاوت که وی قید دیگری را در تعریف نمی‌گنجاند، اما متکلمان شیعه قیود دیگری را هم آورده‌اند.^۲

۳. آمدی

تعریف ایشان هم در اصول شبیه به تعریف متکلمان شیعه است.^۳

۴. عضدالدین ایجی اشعری

وی تنها اقامه دین را بیان داشته، و قید دیگری که بیان کننده ریاست و ولایت بر مسلمین باشد را نیاورده است.^۴

۵. تفتازانی اشعری

هم قاضی عضدالدین و هم تفتازانی امامت را از فروع دین می‌دانند و تأکید می‌کنند که دلیل آوردن آن در اصول دین با پیروی از بزرگان است و با در بیان عقاید فاسد اهل بدعت.^۵

۶. شریف جرجانی، اشعری

«الامام هو الذی له الریاسة العامة فی الدین و الدنیا جمیعاً»^۶؟

۱. «الامام من له الولاية على الامة و التصرف في امورهم على وجه لا يكون فوق يده يد؛ احتراماً عن القاضي و المتولى فانهما يتصرفان في امر الامة لكن بدالامام فوق ايديهم»، عبد الجبار احمد همدانی معتزلی، شرح الاصول الخمسة، ص ۷۵۰.

۲. «الامامة ریاسة عامة فی امر الدین و الدنیا خلافة عن النبی ﷺ»، علی بن محمد بن حبیب بغدادی ماوردی، الاحکام السلطانية و الولايات الدينية، ص ۵.

۳. «و الحق أن الامامة عبارة عن خلافة شخص من الاشخاص لارسل ﷺ فی اقامة قوانين الشرع و حفظ حوزة الملة على وجه بحب اتباعه على كافة الامة»، سيف الدين آمدی، ابيكار الافكار فی اصول الدين، ج ۵، ص ۱۲۱.

۴. «خلافة الرسول فی اقامة الدين بحيث يحب اتباعه على كافة الامة»، قاضی عضدالدین ایجی، شرح الموافق، ج ۸، ص ۳۴۴.

۵. «ریاسة عامة فی امر الدین و الدنیا خلافة عن النبی ﷺ»، سعد الدين تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، به تحقیق: دکتر عبدالرحمن عمیره، ص ۲۳۲.

۶. علی بن محمد شریف جرجانی، کتاب التعريفات، ص ۳۷.

۷. ابن خلدون

«فهی فی الحقیقة خلافة عن صاحب الشرع فی حراسة الدین و سياسة الدنیا»^۱.

۸. قوشچی

ایشان بعد از این تعریف که همان تعریف تجرید است چنین توضیح می‌دهد که: با قید «خلافة عن النبی» امامت از نبوت جدا می‌شود و با قید «عامه» عموم اشخاص مثل قاضی و رئیس بعضی نواحی و همچنین ریاست کسی که امام او را نایب خود قرار داده است از تعریف خارج می‌شوند.^۲

البته تعاریف بسیار دیگری هم از متکلمان غیر شیعه - اعم از معتزلی و اشعری و ماتریدی - وجود دارد که تقریباً در همانند تعاریف یاد شده هستند، از این رو به بیان همین مقدار بسنده می‌کنیم.

جمع‌بندی

اکنون با توجه به گفته‌های استاد مطهری به جمع بندی بحث می‌پردازیم. ایشان در این باره می‌گوید: «شیعه در تعریف امامت فقط بر معنای رهبری سیاسی مسلمین توقف نمی‌کند، بلکه دو حیطة مهم دیگر را نیز در تعریف وارد می‌داند و آن دو، یکی مرجعیت دینی است و دیگری که اساس تفکر شیعه نیز به‌شمار می‌رود، امامت به معنای ولایت می‌باشد. شیعه با وارد کردن این دو معنی است که امامت را از اصول می‌داند. اما غیر شیعیان که امامت را از فروع دانسته‌اند، تعریفشان ناقص است»^۳. از دیدگاه شهید مطهری مراتب امامت از این قرار است:

الف: ریاست عامه و زعامت جامعه؛

این معنا نخستین مرتبه از مراتب امامت است که مورد اتفاق اهل سنت و شیعه می‌باشد. وی بر آن است که اگر امامت فقط به همین معنا بود، از فروع به حساب می‌آمد.

ب: امامت به معنای مرجعیت دینی؛

۱. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۰.

۲. «وهی رئاسة عامة فی امور الدین و الدنیا خلافة عن النبی ﷺ»، علاء الدین علی بن محمد قوشچی، شرح تجرید العقاید، المقصد الخامس فی الامامة، ص ۲۶۵.

۳. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، صص ۸۴۵-۸۵۰.

در این مرتبه امام به عنوان کارشناس و اسلام‌شناس معصوم از جانب خداوند معرفی می‌شود. اهل سنت قائل به چنین مقامی نیستند.

ج: امامت به معنای ولایت؛

این مرتبه اوج مفهوم امام نزد شیعیان است. بر اساس اعتقاد شیعیان در هر زمانی باید شخص کاملی در زمین وجود داشته باشد که حجت خدا و جانشین او بر روی زمین است^۱.

پس بر هر دوری ولی ای قائم است تا قیامت آزمایش دایم است^۲

تعریف پیشینی و تعریف پسینی

با دقت در وجوه تفاوت تعریف‌های بیان شده، می‌توان گفت که متکلمان مسلمان از دو روش در تعریف امامت استفاده کرده‌اند.

روش متکلمان شیعی «پیشینی» است؛ یعنی ابتدائاً با ملاک‌های قبلی مأخوذ از عقل، یا مستفاد از وحی و گفتار پیامبر ﷺ به چنین تعریفی دست یافته‌اند و آنگاه بر اساس این ملاک‌ها مصداق‌ها را معین کرده‌اند. چنین تعریفی را می‌توان بر اساس قواعد منطق، تعریف حقیقی دانست.

اما روش متکلمان اهل سنت «پسینی» بوده است. یعنی بدون توجه به ملاک‌های عقلی و منابع نقلی، متناظر با مصداق موجود، امامت را تعریف کرده‌اند. چنین تعریفی به نحو قضایای خارجیّه ممکن است صادق باشد و نه حقیقیه.

برای مثال تفتازانی که از متکلمین بزرگ اشعری است و اهل سنت وی را امام - به معنای لغوی نه اصطلاحی - می‌خوانند، در این باره می‌گوید: «اگر چه امامانی که ما داشته‌ایم و خلفای ما دارای ضرر و مفسده بوده‌اند، اما از آنجا که - عقلاً و نقلاً - باید امام داشت؛ در مقابل منافع امام داشتن، از آن معایب چشم‌پوشی کرده و آنها را گویی که اصلاً نبوده‌اند، هیچ می‌انگاریم!» وی در فرازی دیگر در مورد رهبران خود می‌گوید: «ما ناچار بر پذیرش اینان هستیم چون قرآن امر به اطاعت از «اولی الامر» کرده است و این حدیث مسّلم از پیامبر که فرمود: (من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة) ما را ناگذیر به پذیرش امامانی - و لو نالایق! و مخالف با تعاریف از امام! - و

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۸۴۵.

۲. پس بر هر دوری ولی ای قائم است تا قیامت آزمایش دایم است، مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۵.

تبعیت از شخصی به نام امام می‌کند گرچه شرایطش را هم نداشته باشد»^۱. با دقت در آراء تفتازانی و متکلمین غیر شیعه دیگر درمی‌یابیم که ایشان به خاطر همان تعاریف پیشینی و دوری از منابع معرفتی (عقل، وحی و سخن رسول) حال کسانی را دارند که در اقیانوس جهالت در حال غرق شدن‌اند و چنین کسی را چه باک و چه تقصیر که به کمترین خاشاک هم دست یازد و برای نجات خود به بدترین‌ها تمسک کند! تا به گفته خود اطاعت از اولی الامر کرده باشد و به مرگ جاهلی نمیرد! - البته اینان به گاه مرگ دیگر از جهل ترسی نخواهند داشت چرا که عمری با جهل زیسته‌اند! پس وای بر آنانی که از ترس مردن جاهلی، تمام حیاتشان را به جهالت و تعصب می‌گذرانند! - در حالی که از شرایط اصلی امامت دور شده‌اند و هر چه پیش می‌روند نامناسب بودن چیزی که بدان دست افکنده‌اند، برایشان هویدا می‌شود و اینجاست که بهترین راه را تغییر تعریف و تبدیل شرایط می‌دانند و کسی را هم که کمترین آن صفات را داراست، امام می‌نامند.

اما در مقابل متکلمان شیعه همان‌گونه که وجوب نصب امام را عقلی می‌دانند، تعریف آن را نیز به نحوه پیشینی از منابع معرفتی دریافت نموده‌اند و در راه یافتن مصداق کامل این تعریف، به اهل بیت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و از مکتب ایشان ارتزاق نموده‌اند و از آنجا که ایشان بر این باورند که: در ادامه هدف نبوت نصب امام نیز بر عهده خدا است؛ لذا در این استدلال خویش حد وسط برهان را، فهم دقیق تعریف امام دانسته‌اند.

بنابراین، بین تعاریف متکلمان شیعه و اهل سنت تفاوت جدی وجود دارد و نمی‌بایست به خاطر شباهت‌های ظاهری آنها را همانند دانست. در واقع اختلاف در همه مسائل امامت است. مانند نحوه وجوب، نحوه نصب، عصمت امام و شرایط دیگر.

البته سابق بر این مرحوم عبدالرزاق لاهیجی با دقت در تحلیل تاریخی مسائل کلامی، معمای «تشابه ظاهری تعاریف امامت در میان شیعه و غیر شیعه» را، به خوبی حل نموده^۲ و تناقض‌گویی اهل سنت را در مسئله امامت آشکار کرده است.

۱. سعدالدین تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، صص ۲۳۵-۲۴۵.

۲. عبدالرزاق لاهیجی (فیاض)، گوهر مراد، ص ۲۶۲.

نتیجه

مهمترین اختلافات اهل سنت و شیعه در مسئله امامت چند مورد است: امامت در نزد شیعیان از اصول دین است و مسئله‌ای کلامی به شمار می‌رود در حالی که برای اهل سنت چنین نیست. نیز شیعیان بر خلاف اهل سنت، نصب امام را بر خداوند واجب می‌دانند. به طور کلی تمام این اختلافات را می‌توان برخاسته از تعریف امام دانست.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، سان العرب، دارالفکر، بی‌تا.
۳. احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۴. اردبیلی، مولی احمد، الحاشیة علی الهیات الشرح الجدید لالتجرید، تحقیق: احمد عابدی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
۵. ایچی، قاضی عضدالدین، شرح المواقف، بی‌جا، بی‌تا.
۶. بحرانی، علی بن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، تحقیق: احمد حسینی و محمود مرعشی، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، بی‌تا.
۷. بغدادی ماوردی، علی بن محمد بن حبیب، الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، دار الکتب العلمیة.
۸. تفتازانی، مسعود بن عمر (سعدالدین) شرح المقاصد، تحقیق: عبدالرحمن عمیره، شریف رضی، ۱۴۰۹ق.
۹. تفلیسی، وجوه القرآن، به کوشش دکتر مهدی محقق، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
۱۰. جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۱.
۱۱. حلی، حسن بن یوسف مطهر، الباب الحادی عشر، سلسله دانش ایرانی، تحقیق: دکتر مهدی محقق، نشر: دانشگاه مک گین و دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.
۱۲. حلی، حسن بن یوسف مطهر، لفین فی امامة امیر الامومنین علی بن ابیطالب علیه السلام، کتابخانه الفین کویت، ۱۴۰۵ق.
۱۳. خلیل بن احمد فراهیدی، العین، دار الهجرة، قم، ۱۴۰۵ق.
۱۴. خواجه نصیرالدین طوسی، انوار الجلالیة فی شرح الفصول النصیریة، تحقیق: علی حاجی آبادی و عباس جلالی‌نیا. بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، بی‌تا.
۱۵. خواجه نصیرالدین طوسی، تلخیص المحصل، تحقیق: عبدالله نورانی، دانشگاه مک گین و دانشگاه تهران، سلسله دانش ایرانی، ۱۳۵۹.
۱۶. خواجه نصیرالدین طوسی، قواعد العفائد، تحقیق: علی ربانی گلپایگانی، مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق.
۱۷. دامغانی، حسین بن محمد، لوجوه و النظائر فی القرآن، تصحیح: اکبر بهروز، دانشگاه تبریز، ۱۳۶۶.

۱۸. راغب اصفهانی، ابوالقاسم، المفردات، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دارالعلم، دمشق و دارالشامیه، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۱۹. سیف‌الدین آمدی، اباکار الافکار فی اصول الدین، تحقیق: احمد محمد المهدی، دار الکتب و الوثائق القومية، بی‌تا.
۲۰. السیوری الحلی، مقداد بن عبدالله، نوار الجلالیه فی شرح فصول النصیریة، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۲۰ق.
۲۱. شریف جرجانی، علی بن محمد، کتاب التعریفات، کتابخانه لبنان، ۱۹۹۰م.
۲۲. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، وائل المقالات فی المذاهب المختارات، (شرح عقاید صدوق)، کتابخانه دآوری، بی‌تا.
۲۳. صدوق، معانی الاخبار، به تحقیق: علی‌اکبر غفاری، دار المعرفه، بیروت، ۱۳۹۹ق.
۲۴. طبرسی نوری، سید اسماعیل، کفایة الموحدين، علمیه اسلامیة، بی‌تا.
۲۵. الطریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق: سید احمد حسینی، مرتضوی، بی‌تا.
۲۶. طوسی، جعفر، تلخیص الشافی، عزیزی، چاپ سوم، ۱۳۱۴.
۲۷. عبدالجبار بن احمد معتزلی همدانی، شرح اصول الخمسه، مکتبه و هیة، قاهره، ۱۴۱۶ق.
۲۸. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، مقدمه، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۲۹. علم‌الهدی، شریف مرتضی علی بن حسین، رسائل الشریف مرتضی، دار القرآن الکریم، بی‌تا.
۳۰. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، تاموس المحيط، دار الجیل، بی‌تا.
۳۱. قوشچی، علاء الدین علی بن محمد، شرح تجرید العقاید، رضی، بیدار و عزیزی، بی‌تا.
۳۲. لاهیجی (فیاض)، عبدالرزاق، گوهر مراد، به تحقیق موسسه تحقیقاتی امام صادق (ع)، سایه، ۱۳۸۳.
۳۳. مطهری، مرتضی مجموعه، آثار، صدرا، بی‌تا.
۳۴. مولوی، جلال‌الدین محمد بن حسین بلخی، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، بی‌جا، بی‌تا.
۳۵. نراقی، ملا محمد مهدی، انیس الموحدين، آموزش اصول دین، پیام مهدی، ۱۳۸۰.